

ظرف نارگیلی



میشی خرگوشه رفت کنار رودخانه. می خواست آب بخورد. یکهو پایش سُرخورد. کم مانده بود توی رودخانه بیفتد! ماشی گفت: «چرا این طوری آب می خوری؟» کمی آب توی پوست گردو ریخت. آن را به میشی داد و گفت: «می توانی توی این آب بخوری.» میشی گفت: «من چطوری توی این پوست گردوی کوچولو آب بخورم!» ماشی کمی گشت، یک برگ کلم پیدا کرد و به میشی داد. میمونک نگاهشان می کرد. خواست که توی همان برگ کلم آب بخورد. میشی آخم کرد و گفت: «این مال من است. برو برای خودت یک ظرف آب پیدا کن!» میمونک قاه قاه خندید و گفت: «من با دستم آب می خورم، این طوری.» تا خم شد، تالایی افتاد توی رودخانه. میشی و ماشی اول خندیدند، اما بعد به سختی دوستشان راز آب بیرون آوردند. میمونک حسابی خیس شده بود. ماشی یکهو گفت: «فهمیدم» و رفت. کمی بعد، با یک پوست نصفه ی نارگیل برگشت و آن را به میمونک داد. حالا میشی، ماشی و میمونک هر کدام یک ظرف آب برای خودشان داشتند.

● مریم سعیدخواه
● تصویرگر: یگانه یعقوب نژاد

